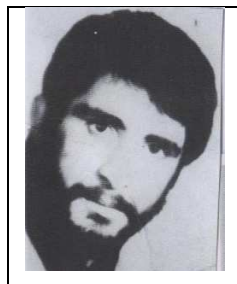


رفیق صادق ریگی



رفیق صادق از میان خلق تحت ستم، محروم و زحمت کش سیستان و بلوچستان برخاسته بود. در نهایت مشقت و سختی، در شهر خود - زاهدان - و در

خانواده ای تهی دست پرورش یافته و تحصیل کرد و سپس برای ادامه تحصیل به تهران رفت. موفقیت او در ورود به دانشکده پلی

تکنیک تهران، نمونه ای بود از استعداد فرزندان خلق های ستم دیده ایران به آموختن و آگاهی یافتن، استعدادی که عموماً به خاطر فقر و ضرورت کار کردن به جای درس خواندن، و به خاطر فقدان امکانات آموزشی در محل، امکان بروز و پرورش نمی یابد و سرکوب می گردد. رفیق صادق، نه تنها در زمینه تحصیل و آگاهی یافتن بر علوم، بلکه در فراگرفتن درس مبارزه طبقاتی و آگاهی سیاسی نیز استعداد فرزندان ستم و حرمان را به نمایش گذاشت. او که خود فزند درد و رنج بود و تحت فجیع ترین ستم ملی و هولناک ترین فقر و عقب ماندگی ناشی از این ستم ملی و ستم سرمایه داری در موطن خود بزرگ شده بود، برای شوریدن علیه بیدادگری، استعدادی ذاتی و طبقاتی داشت. ورود به دانشگاه، که در آن سال ها سنگر خاموشی ناپذیر مبارزه علیه رژیم شاه و محیط بیداری سیاسی بود، افق آگاهی را در برابر روح شورشی او گشود و سوسیالیسم را به عنوان درمان واقعی و نهائی دردهای مردم ستم کشیده و لگد مال شده، به او شناساند.

رفیق صادق که ابتدا با " سازمان چریک های فدائی خلق ایران" به همکاری می پرداخت، پس از اعلام موجودیت " راه کارگر"، به سازمان ما پیوست و با تمام نیرو و به همراه دیگر هم زمانش برای تبلیغ مواضع سیاسی انقلابی " راه کارگر" در بلوچستان تلاش کرد. او که هم نظر با سازمان خود، معتقد بود رژیم جمهوری اسلام، یک رژیم ضد مردمی و ارتجاعی است که ستم مذهبی را نیز بر ستم سرمایه داری و ستم ملی می افزاید، تلاش برای افشاء این رژیم و پرده بر گرفتن از ماهیت ضد مردمی و ارتجاعی آن را در میان مردم بلوچستان، نخستین و حیاتی ترین وظیفه انقلابی خود تلقی کرده و این وظیفه را به همراه ترویج ایده های سوسیالیستی در میان جوانان بلوچ به طور خستگی ناپذیری به پیش برد. کوشش برای پی ریزی یک تشکیلات

بومی وابسته به " راه کارگر" نیز از جمله تلاش های انقلابی او و همزمانش بود. همین تلاش های بی وقفه و مبارزه انقلابی و جسورانه، سبب حساسیت فوق العاده مزدوران رژیم ولایت فقیه نسبت به رفیق صادق شد و او به خاطر مشکلات امنیتی، از زاهدان به تهران منتقل گشت؛ و این در شرایطی بود که سازمان ما دوره بسیار خطیر و حساس انتقال به فعالیت زیر زمینی و استقرار امنیتی خود را تحت پیگردها و سرکوب های گسترده و خونین سال 60 از سر می گذراند. در چنان شرایطی، گسست هایی در برخی روابط به وجود آمده بود و رفیق صادق نیز با انتقال به تهران، برای مدتی ارتباط خود را با سازمان از دست داد. اما علاوه بر تمام مشکلاتی که در چنان موقعیتی گریبانش را گرفته بود، یک دم اراده و روحیه رزمی خود را از دست نداده و با بردباری، تحمل مشقات و خطرات بسیار، موفق شد با سازمان تماس بگیرد. او به سرعت و با نفسی تازه، دست در دست دیگر رفقای هم سنگرش، برای پیاده کردن خط کارگری سازمان و سازمان دهی توده ای، به عرصه نوینی از فعالیت خود قدم نهاد و بدین منظور، خود نیز در محیط کارگری مستقر شد و فعالیت انقلابی در میان کارگران را آغاز کرد. اما افسوس که این دوره از فعالیت او در گام های نخستین متوقف شد. عمال رژیم، این فرزند دلاور خلق بلوچ، مدافع پیگیر و راستین حق خلق ها برای تعیین سرنوشت خود، و پوینده خستگی ناپذیر راه سوسیالیسم، یعنی تنها راه رهائی کارگران، زحمت کشان و همه خلق های تحت ستم را شناسائی و دستگیر کردند و به جوخه آتش سپردند.

صادق و کمونیست هایی چون او، فقط فرزند خلق بلوچ نیستند؛ آنان با مرگ سرخ خود به پرچم خلق بلوچ تبدیل می شوند. خلقی که بی رحمانه ترین ستم ملی و سیه روزی را از رژیم سلطنتی و نظام سرمایه داری نصیب برده؛ ستم خان ها و سران عشایر، استخوانش را سوخته و رژیم اسلامی نیز ستم مذهبی را بر این همه افزوده، به تجربه و یا فعالیت آگاه گرانه کمونیست هایی چون صادق در می یابد که تنها راه قطعی رهائی از ستم ملی، ستم مذهبی و ستم های سیاسی و اجتماعی سرمایه داری، گرد آمدن تمامی خلق های تحت ستم، تمامی زحمت کشان و محرومین و همه استثمار شوندهگان و ستم دیدگان، در زیر پرچم سرخ طبقه کارگر ایران است؛ پرچمی که از خون کمونیست ها و کارگران رنگ می گیرد.